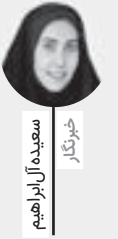


# طعم مهر در سنگرها

گزارش روز



اگر آدرس دقیق راه‌م‌نداشتم، از روی عطر غذای نذری پیچیده در راه‌روها، می‌توانستم خانه‌مدنظر را پیدا کنم؛ البته این غذای نذری با باقی غذاهای نذری توفیر دارد؛ چرا که مناسبت خاص مذهبی ندارد و بساط این پخت‌وپز از زمان جنگ تحمیلی سوم به پاسده است تا برای نیروهای مدافع امنیت، غذا بپزند؛ نیروهایی که بعد از حمله دشمن متخاصم به کشورمان، کارشان فشرده‌تر از قبل شد، به طوری که شاید فرصتی برای استراحت هم پیدا نمی‌کردند؛ به همین دلیل جمعی از بانوان جهادی در مشهد تصمیم گرفتند مانند مادرانی مهربان برای این فرزندان خود غذا بپزند و اگر چه حالا در آتش بس به سر می‌بریم، این بانوان مهرورزی مادرانه شان را متوقف نکرده‌اند.



## پخت روزانه ۱۸ تا ۵۰ وعده غذا

بانوانی که در این گروه کار می‌کنند، بیشترشان مادرانی هستند با دو یا سه فرزند قدونیم‌قد. آن‌هایی که بچه‌هایشان سروسامان گرفته‌اند، نیز نوه دارند و سرشان شلوغ است، با این حال بازهم بار مسئولیت همسر بودن، مادر بودن، مادر بزرگ بودن و هم‌زمان یک بانوی جهادگر بودن را به جان می‌خرند تا پای میهن خود بایستند. به سبب همین اعتقاد، بیش از چهل روز است که آن‌ها از پایتخت‌اند و هر روز علاوه بر رسیدگی به امور خانه، برای نیروهای امنیتی نیز غذا می‌پزند و شب‌ها هم با خانواده خود به خیابان‌های شهر می‌روند تا حضور در سنگر خیابان، به گونه‌ای دیگر حمایت خود را از سربازان وطن اعلام کنند. به قدری اصل کار برایشان با اهمیت بوده است که هنوز به فریاد آن‌ها مانند تعیین نام برای گروهشان نپرداخته‌اند. با همه این سختی‌ها و بودجه کم، این بانوان جهادی که در محله قاسم‌آباد ساکن هستند، از همان ابتدا، هر روز یک وعده غذا چه سبک و چه سنگین یا حتی میان‌وعده تهیه کرده‌اند. تا به حال غذاهایی مانند ساندویچ پوره سیب‌زمینی، سوسیس بندری، مرغ و سیب‌زمینی، سالاد الویه، عدس پلو، ماکارانی و حتی آش بین‌نیوها توزیع کرده‌اند. از تعداد ۱۸۰ غذا در روزهای اول، شروع کردند و گاهی این تعداد تا ۵۰ نفر هم رسیده است.

## می‌خواستیم بدانند حواسمان به آن‌ها هست

بی‌بی‌زهره حسینی و هم‌گروهی‌هایش سعی کرده‌اند جهادی فعالیت کنند تا گوشه‌ای از کار را بگیرند؛ به همین دلیل جنگ که شروع شد، خیلی طول نکشید که ایده پخت غذا یا تهیه میان‌وعده برای نیروهای حافظ امنیت در شهرمان را اجرائی کردند. او می‌گوید: می‌دانستیم که این نیروها برای تأمین امنیت شهر، سخت مشغول کار هستند شاید فرصت نکنند به خانه یا جایی بروند و غذا بخورند؛ برای اینکه به آن‌ها روحیه بدهیم و بدانند که ما حواسمان به آن‌ها هست، تصمیم گرفتیم برایشان غذا بپزیم. «شروع فعالیتمان فقط منوط به دوران جنگ تحمیلی در کشورمان نمی‌شود، بلکه از زمان جنگ غزه و لبنان برای کمک به نیروهای مقاومت در آنجا کار آغاز کردیم.» این سخنان را خانم حسینی می‌گوید و ادامه می‌دهد: آن زمان، غذا درست می‌کردیم و بعد در جشنواره، آن‌ها را به فروش می‌رساندیم. در نهایت سود مازاد بر هزینه‌ای را که برای تهیه غذا صرف می‌شد، برای کمک به مردم لبنان و غزه، هدیه می‌کردیم.

## غذا را با دعای متبرک می‌کنیم

آن‌ها نه فقط بعد مادی کار بلکه جنبه معنوی آن را نیز در نظر می‌گیرند و غذاها را با دعای ایشان یا خواندن سوره‌ای از قرآن، متبرک می‌کنند. خانم حسینی بیان می‌کند: می‌خواستیم کار خیلی کوچکی در حوزه جنگ انجام دهیم و جوانان مدافع امنیت، بدانند که مادران و خواهرانشان، پشت سر آن‌ها ایستاده‌اند تا با صلابت از میهن دفاع کنند. از آنجا که جنگ هم‌زمان با ماه رمضان شد، آن‌ها ابتدا وعده افطاری را برای نیروها در نظر گرفتند. اما پاسخ او به این پرسش که بودجه این کار را چگونه تأمین می‌کنند، این است که: مردم در مجتمع و محله ما، خیلی باهم رفیق هستند و در شرایط مختلف یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند؛ در این زمینه آن‌ها به ما کمک می‌کنند؛ چه به صورت نقدی و چه با اهدای اقلام مورد نیاز برای پخت غذا.

## اهدای طلا برای پخت غذا

او ادامه می‌دهد: مبلغ کمک‌های مردمی ما یا ۱۰ هزار تومان هم بوده تا مبلغ چند میلیون تومانی و برخی نیز روغن، لوبیا، برنج و حتی ادویه برای ما می‌آوردند. هم‌وطنی بود که طلای خود را برای این کار به ما داد. چند روز پیش، توپک خرمایی درست می‌کردیم که یکی از همسایه‌ها یک قوطی ارده برایمان آورد و از ما خواست که آن را هم

## استفاده کنیم. حسنی

در مورد اینکه با وجود خستگی آیا هنوز هم این کار را ادامه می‌دهد، می‌گوید: روزهایی که هنوز آتش بس نشده بود، به این موضوع فکر

می‌کردم که خانه ما هم جنگ زده است؛ آماده‌ام خودم زندگی ام را فدای کشورم کنم. در این مدت هم سعی کردم خیلی به خودم سخت‌گیرم و کار جهادی را اولویت قرار دهم. او و تمام بانوان جهادی گروه معتقدند که اگر همسرشان همراهی نمی‌کرد، تحقق این کار ممکن نبود؛ خانم حسینی می‌گوید: آن‌ها علاوه بر حمایت روانی، در خرید و کارهای دیگر به ما کمک می‌کنند؛ به طور نمونه یک‌بار می‌خواستیم به تعداد زیاد عدس پلو درست کنیم و برایمان سخت بود که در یک دیگ، این کار را انجام دهیم؛ به همین دلیل از چند نفر از مردان کمک گرفتیم تا غذا را بپزند. این بانوان جهادی به چهار گروه تقسیم می‌شوند که هر کدام روزهای مشخصی از هفته را مشغول پخت‌وپز می‌شوند؛ البته ممکن است در روزهایی که تعداد غذا بیشتر است، چند گروه در خانه‌های مختلف، کار را شروع کنند. خانم حسینی با خنده می‌گوید: به قدری عاشقانه و دلسوزانه در این راه کار می‌کنیم که حتی وقتی نوبت گروه ما نیست، بازهم طاقتمان نمی‌آید و تا یک ساعت وقت خالی پیدا می‌کنیم، می‌رویم تا به بقیه کمک کنیم.

## مجتمع ما یک ایران کوچک است

ملیحه فیضی، جزو سردسته‌های این گروه است. او با وجود اینکه میان سال به نظر می‌رسد، روحیه جوان و شادابی دارد و دیرتر از بقیه می‌آید؛ چرا که در خانه دیگری، مشغول پخت ۵۰ پیرس لوبیا پلو بوده‌اند. او دیگر به آن سنگینی رایک نفره بلند کرده است و به داخل می‌آورد. حواسش به همه حتی بچه‌های کوچک که گاهی بین شلوغی کار نادیده گرفته می‌شوند، هست. بی مقدمه وارد صحبت می‌شویم. می‌گوید: مجتمع ما ۵۲۸ واحد دارد و بین همسایه‌ها از همه اقوام ایرانی، اعم از لر، ترک، ترکمن ... داریم. این‌طور بگویم که به نوعی ما مشهدی‌ها در اینجا، در اقلیت هستیم؛ بنابراین اینجا یک ایران کوچک داریم. هر بلوک ۲۴ واحد دارد و جلسات هفتگی بین خودشان برگزار می‌کنند. او معتقد است اولین اقدام آن‌ها در این مجتمع، اول همسایه‌داری و بعد غریب‌ناواری است. خانم فیضی ادامه می‌دهد: اگر خانمی باردار باشد و خانواده‌اش اینجا نباشند، همسایه‌ها برایش غذا می‌پزند، او را در بیمارستان همراهی می‌کنند و حتی بعد از زایمان، نیز از او مراقبت می‌کنند. مادر سالخورده‌ای در مجتمع داریم که تنهاست و به همین دلیل از او خواستیم که از خانه‌اش به عنوان محل برگزاری جلسات یا جایی برای پخت غذا، استفاده کنیم. او نیز موافقت کرد و حالا در مجتمع، معروف به «مادر انقلاب» است. در حین صحبت ما، چند نفر از خانم‌ها مشغول می‌شوند تا غذاها را در ظروف یک‌بار مصرف بریزند. مسئول دل‌نوشته‌های گروه با خودکار روی ظروف، جملات انرژی‌بخشی می‌نویسد. خانم فیضی به آن‌ها گوشزد می‌کند که در ظرف‌ها را نبندند تا غذا خنک شود و ادامه می‌دهد: غذاها را که درست می‌کنیم، به خانم‌ها می‌گوییم طوری ساندویچ یا ظرف‌ها را بپزند که اگر می‌خواهند برای بچه‌های خودشان غذا بپزند. دل‌نوشته‌هایی هم که روی ظرف‌ها یا ساندویچ‌ها می‌نویسیم، برایشان جذاب است؛ شنیده‌ایم گاهی این یادداشت‌ها را توی جیبشان می‌گذارند تا به خانه ببرند و به همسر و اعضای خانواده‌شان، نشان بدهند.

## سرچیچی‌هایی که تبدیل به عروسک گل‌گلی شد

صمیمیت و همکاری بین گروهی این همسایه‌ها، نمود بیشتری از صرفاً مناسبت‌های تقویمی دارد؛ به قول خودشان، یک‌بار تصمیم می‌گیرند برای پیاده‌روی ارجمین می‌روند، برای بچه‌های عراقی هدیه ببرند؛ به همین دلیل از همه خانواده‌ها می‌خواهند هر که هر قدر پارچه دورریز و سرچیچی دارد، بیایرد و همان تکه پارچه‌ها با هنر دست خانم‌های مجتمع، تبدیل به گل سر، کش مو، ساق دست، عروسک‌های چادر گل‌گلی و... می‌شود.

## انقره در صفا خریدن

«خرید نان»، یکی از چالش‌های این بانوان به خصوص در ایام ماه رمضان بوده است؛ چرا که تعداد نان برای هر فرد، محدود بوده است و آن‌ها مجبور می‌شدند برای خرید نان به تعداد زیاد، ۱۰ نفر یا بیشتر در صفا بایستند. اما اخیراً برخی روزها، کارت «نانو» در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد تا بتوانند نان را یک‌جا بگیرند.

## احساس می‌کنیم مادر دومی هم داریم

دل‌نوشته‌های روی جعبه غذاها، نیز خودش دنیایی دارد؛ دو نفر از اعضای جوان گروه، مسئول این کار یا به اصطلاح اتاق فکر این نوشته‌ها هستند. هاشمی می‌گوید: این یادداشت‌ها برای انرژی دادن به نیروهای حافظ امنیت است که اتفاقاً باز خورد خوبی هم داشته است و آن‌ها را روی دیواری در پایگاه خود، نصب کرده‌اند. یانه‌ما گفتند احساس می‌کنیم عزیزان مادر خودمان، مادر دومی هم داریم که حواسش هست ما بدون غذا نمانیم. «سعی می‌کنیم بیشتر، جملات جالب و با مزه بنویسیم تا روحیه‌شان عوض شود». این جمله را خانم هاشمی می‌گوید و اضافه می‌کند: جملاتی از این دست مانند «دمت گرم باغیرت!»، «مرسی که هوای ما را داری!»، «می‌دانی که خواهرت، بهت افتخار می‌کند!»، ... می‌نویسیم. گاهی هم به طنز برای آن‌ها یادداشت می‌نویسیم: «بوی جورابت، خیر شکن است.» «ان شاء... بعد از جنگ برایت خواستگاری برویم؛ اگر متاهلی، نوشته رابه‌بغلی بده!»، ...

## شاغل یا خانه‌دار، تفاوتی نمی‌کند

بیشتر بانوان مشغول در این کار، خانه‌دار هستند؛ البته خانم‌های شاغل نیز در بین آن‌ها به چشم می‌خورند؛ مانند خانم هاشمی که روان‌شناس کودک و نوجوان است و نه تنها ستنش بلکه حتی ظاهرش هم با جمع حاضر در این خانه، تفاوت دارد. او بیان می‌کند: من چادری نیستم، اما در این جمع حضور دارم؛ چون روی بازدارند و خیلی هم باهم صمیمی هستیم. ما در این مجتمع غیر از جلسات قرآن، جلسه‌های دوستانه نیز برگزار می‌کنیم. او خوب به خاطر دارد روزهای اولی که ساکن این مجتمع شده بود، همسایه‌ها برایش یادداشت می‌گذاشتند که در جلسات شرکت کند تا باهم آشنا شوند و او با خودش فکر می‌کرد که چقدر آن‌ها حوصله دارند یا بی‌کارب هستند. اما بعد از اینکه یک‌بار با آن‌ها آشنا شد، دیگر پاگیر شد و حالا در کارهای داوطلبانه و خیرخواهانه هم به آن‌ها کمک می‌کند و می‌گوید: همین کاری که در روزهای جنگ انجام می‌دهیم، برایم خیلی لذت‌بخش است و اینجا خانه دوم شده است. روزهای اول آن قدر خسته می‌شدم که عین جنازه (با خنده می‌گوید) به خانه

می‌رفتم؛ باید سر کار هم می‌رفتم و حتی به امور خانه هم نمی‌رسیدم، اما بازهم خودم را مقید می‌کردم که حتی شده یک ساعت، در این کار مشارکت داشته باشم.

## وقت امتحان

مرضیه فیروزی، مادر سه بچه و اهل مطالعه است و کتاب‌های حوزه دفاع مقدس را نیز زیاد خوانده است. او همیشه در دلش، روحیه بانوان در دوران هشت سال جنگ تحمیلی را تحسین می‌کرده و بعد در خیالاتش، خود را جای آن‌ها می‌گذاشته است که اگر آن زمان بود، چه می‌کرد. خودش می‌گوید: این جنگ که به کشورمان تحمیل شد، با خودم گفتم درها به رویمان باز شده است تا ما هم کاری انجام دهیم. با خودمان گفتیم سرانجام این جنگ تمام می‌شود و آیندگان، امروز ما را قضاوت می‌کنند که آیا وقتی به کشورمان تجاوز شد، ما ساکت بودیم یا خیر؟ خاطره‌ای که از روزهای سخت شروع آشپزی در این جنگ به خاطر دارد، این است که: «آن روزها آن قدر مشغول بودیم که حتی فرصت نمی‌کردیم برای خودمان ناهار بپاوییم و با اینکه غذا می‌پختیم، همه مان گرسنه بودیم و به خانم‌ها می‌گفتم حکایت ما، حکایت «تشنه‌ای با مشک پرآب» است. انگار از خودمان فراموش کرده بودیم. بعد از چند روز، چند نفر از بانوان پیشنهاد دادند که تعدادی از خانم‌ها به خانه‌شان بروند، غذا بخورند و برگردند، با این حال هیچ کدام حاضر نبودیم حتی برای ساعتی کار را رها کنیم.» اقدامی که آن‌ها انجام می‌دهند، دلی است و آن‌ها شاهد صحنه‌هایی از کمک مردم به گروه هستند که هیچ وقت از خاطرشان پاک نمی‌شود. به گفته خانم فیروزی، «یک‌بار خانمی تمام گوشت‌های داخل فریزرش را برایمان آورد تا با آن برای نیروها، کنتل درست کنیم یا بار دیگری که مبلغ اندکی پول برایمان مانده بود و نیاز به سیب‌زمینی داشتیم، یک نفر از مردان مجتمع، از دیگران شنیده و برایمان تهیه کرده بود».

## سهم کوچکی در حمایت از سربازان وطن

محبوبه روضه‌خون، یکی از مادران دیگر پای کار در این گروه است. او با اینکه ساکن مجتمع نیست و منزلش کمی دورتر از این محله است، زمانی که متوجه کارهای جهادی گروه می‌شود، درنگ نمی‌کند و با آن‌ها ارتباط می‌گیرد تا او هم سهمی در حمایت از سربازان وطن داشته باشد. او می‌گوید: کار گروهی حس خیلی خوبی دارد، حتی اگر آن کار کوچک باشد. این روزها فکر می‌کنم اگر این دوران بگذرد و این کارها نباشد، احساس خلأ بزرگی می‌کنم. او ادامه می‌دهد: خیلی از مادران رامی بینم که با بچه کوچک به اینجا می‌آیند و همان‌طور که کمک می‌کنند، بچه‌شان را هم روی پایشان می‌آویزانند یا به او شیر می‌دهند؛ دیدن این صحنه‌ها خیلی قشنگ است و آدم باید از نزدیک ببیند تا آن را درک کند.

## کمک مالی باشد، توان پخت بیشتر هم داریم

خانم تقی‌زاده، مادر دیگری است که به همراه دختر بچه چهارساله‌اش برای کمک آمده است و می‌گوید: اگر کمک‌های مردمی بیشتر شود، می‌توانیم تنوع غذاها را بیشتر کنیم و تعداد روزهای بیشتری برای نیروها غذای گرم درست کنیم؛ به دلیل اینکه توانش را داریم. اگر مردم تمایل داشته باشند، کمک‌های نقدی و غیرنقدی آن‌ها را هم می‌پذیریم.

**۶۶ کار گروهی حس خیلی خوبی دارد، حتی اگر آن کار کوچک باشد. این روزها فکر می‌کنم اگر این دوران بگذرد و این کارها نباشد، احساس خلأ بزرگی می‌کنم**

